



روایت

تو کاشف

شهید صدر هستی!

☞ مرحوم آقای آصفی هم همین را می‌گفتند که: تو کاشف شهید صدر هستی!... و واقعیت هم همین بود که ایشان حتی در بین طلاب عرب هم شناخته شده نبودند، چه رسد به ایرانی‌ها و من با شور و شوق عجیبی، درس‌های ایشان را ضبط و مجالس درس ایشان را تبلیغ می‌کردم تا کم‌کم طلاب عرب و ایرانی به شان و جایگاه رفیع ایشان پی بردند. همان‌طور که عرض کردم شهید صدر در بیان روان و ساده مطالب پیچیده کم‌نظیر بودند. هرگز به شاخ و برگ مطالب نمی‌پرداختند و سعی جوهره درس را بفهمانند و مطالب را هم طوری بیان می‌کردند که اگر فردی سابقه ذهنی هم نداشت، متوجه مطلب می‌شد.

یکی دیگر از ویژگی‌های درس ایشان این بود که مطلب را از جنبه‌های مختلف بررسی می‌کردند و این شمولیت و وسعت دید، از ویژگی‌های برجسته درس ایشان بود. موضوعات را با دقت دسته‌بندی و شاخه‌ها و تقسیمات مختلف آن را از هم تفکیک و جدا می‌کردند که در آن زمان میان استادان، مختص خود ایشان بود و حتی از درس اصول و منطق مرحوم مظفر هم دقیق‌تر دسته‌بندی می‌کردند.

ویژگی دیگر درس ایشان ریشه‌یابی بود. به این شکل که می‌گفتند: یک مطلب از کجا ریشه گرفته و چگونه و طی چه مراحل‌ی‌طور پیدا کرده است. هنگامی که بحث مشکل می‌شد - مثلاً بحث ترتب در علم اصول - ایشان دیدگاه‌های بزرگانی چون آخوند خراسانی، محقق عراقی، محقق نائینی، محقق کمپانی و... را تـک تـک شرح می‌دادند و سپس اشکالاتی را که برآن نظریه‌ها وارد بودند، بیان می‌کردند. ایشان معتقد بودند روشی که این بزرگان در بحث ترتب اتخاذ کرده‌اند، درست نبوده است و سپس خودشان روش جدیدی ارائه کردند و براساس آن تحقیقات جامعی انجام دادند که حاصل کار فوق‌العاده بود.

همچنین ایشان در بحث حجیت ظهور، مطالب شگفت‌انگیزی مطرح کردند. همه این مطالب دشوار را هم به نحوی بیان می‌کردند که همه ما مطالب را خیلی راحت درک می‌کردیم، در حالی که ایشان حقیقتاً نابغه بودند و معمولاً نوابغ نمی‌توانند مطالب خود را طوری مطرح کنند که همگان بفهمند، اما سلاست و روانی ایشان در بیان مطالب مشکل، واقعاً حیرت‌انگیز بود. ☞

شهید مهجور ایران



خود آن بزرگوار که مظلومانه به شهادت رسیدند و زندگی جاودان یافتند، اما در مورد آثار و نشر افکار شهید صدر، باید عرض کنم که ایشان نظام جامعه اسلامی را به شکل جامعی طراحی کرده است. طراحی یک نابغه اسلامی که تا به حال نظیر آن پدید نیامده و هر کسی هم که پس از آن در این باب سخن گفته، در واقع از خوان ایشان بهره برده است. افرادی کم و بیش چیزهایی در این باب می‌دانند، اما متأسفانه حتی نخیشان جامعه ما هم به‌درستی با آثار این نابغه فرزانه آشنا نیستند و باید با کمال تأسف اعتراف کنم که مسلمانان دنیا، بهتر از جامعه ما آثار و افکار ایشان را می‌شناسند و متأسفانه در ایران در این زمینه کار چندان‌ی انجام نشده است، در حالی که مدیریت نظام جمهوری اسلامی نیاز مبرم و جدی به افکار و آثار ایشان دارد و به‌خصوص حوزه و دانشگاه باید به این امر اهتمام بورزند. کارهایی که تاکنون در این زمینه انجام شده‌اند، در مقایسه با آنچه که باید انجام شود، بسیار اندک است. نمی‌دانم چه نهادی باید این کار را انجام بدهد، ولی می‌دانم اگر واقعاً دلسوز نظام جمهوری اسلامی هستیم، باید در این زمینه اقدامات جدی به عمل آوریم و قدم‌های بلندی برداریم.



وکیل الوکلای آیت‌ا... خوئی

بنده در بین طلبه‌های جوان عرب، موقعیتی داشتم و وکیل الوکلای آیت‌ا... خوئی هم بودم. به این ترتیب که شهید صدر با ایشان شرط کرده بودند؛ فهرست نمایندگانی را که می‌خواهند برای شهرستان‌ها تعیین کنند، ایشان یا سیدمحمدباقر حکیم یا بنده باید تأیید کنند. یکی دو بار این فهرست را برایشم آوردند و یکی دو بار هم خودم خدمت آیت‌ا... خوئی رفتم و گفتم: «ما مرجعیت علمی شما را قبول داریم، ولی در مسائل سیاسی و اجتماعی باید آرای سیدمحمدباقر صدر را در نظر داشته باشیم»!



در سالروز شهادت محمد باقر صدر سراغ یکی از شاگردانش رفته‌ایم تا ببینیم چرا همه از ایشان به عنوان یک نابغه یاد می‌کنند

مردی که یک کتابخانه بود

☞ چه کسانی در درس ایشان شرکت می‌کردند؟

بنده و سیدفخرالدین مقداری از کفایه را نزد ایشان خواندیم، سپس درخواست کردیم درس خارج هم بگویند. ما کلاً هفت هشت نفر بودیم که در درس کفایه ایشان شرکت می‌کردیم. از جمله شهید سیدمحمدباقر حکیم، مدتی که گذشت و مقداری کفایه خواندیم، همگی دیدیم نیازی به این درس نداریم و از ایشان خواستیم درس خارج را شروع کنند که ایشان پذیرفتند. نکته جالب مطلبی است که حضرت آقا درباره شهید صدر گفته‌اند. من چون در درس حضرت امام با حضرت آقا آشنا شدم، ایشان را از نزدیک می‌شناسم و لذا از وزن و اعتبار آرای ایشان آگاهی کافی دارم. یک شب آقای دکتر آذرشب درباره کنگره شهید صدر، که سال ۱۳۷۹ برگزار شد، به بنده زنگ زد و گفت در خدمت حضرت آقا بوده و ایشان گفته‌اند: «در بین فقهای شیعه جز شهید صدر کسی را نمی‌شناسم که بتوانم در فقه و اصول و علوم اسلامی به او لقب نابغه بدهم». حالا تصورش را بکنید بنده به چنین استادی رسیده بودم و بدیهی است نهایت سعی خود را کردم که از آن محضر ایشان نهایت بهره را ببرم و هم تبلیغ ایشان را بکنم. آیت‌ا... سیدکاظم حائری در جزء اول مباحث‌الاصول خود نوشته‌اند که: «آقای اشکوری مرا به زور به درس شهید صدر بردا بنده مدتی درس ایشان را رفتم و بعد دچار سردردهایی شدم و نتوانستم بروم، اما ایشان به حق استادی یگانه بود.»

☞ **مرحوم آیت‌ا... شاهرودی هم از شاگردان برجسته شهید صدر بودند؟**

بله، زمانی که بنده ایشان را شناختم، سیزده چهارده سال بیشتر نداشتند و عموها و دایی‌های ایشان با روحانی شندشان مخالفت می‌کردند.

☞ **مگر خودشان روحانی نبودند؟**

چرا، دایی‌هایشان روحانی بودند و عموهایشان در بغداد تجارت می‌کردند و اصرار داشتند ایشان هم به تجارت بپردازد. استدلالشان هم این بود روحانی شدن یعنی دست و پنجه نرم کردن دائمی با فقر و تنگدستی، به هر حال زمانی که با ایشان آشنا شدم، مقدمات را نزد مرحوم شیخ محمدعلی مدرس افغانی می‌خواندند که بهترین استاد در این زمینه بودند. بنده پس از آشنایی با ایشان، از مقدمات تا کفایه، روزی‌ها می‌داند سخت‌ترین درس سطح حوزه، کفایه است. نکته جالب در نحوهٔ تدریس ایشان این بود که مطلب را از خارج می‌گفتند و بعد به عبارت می‌رسیدند و دیگر ضرورتی برای خواندن عبارات پیچیده کتاب نبود. هرگز به یاد ندارم پیش از آن درسی را آن قدر جامع و عمیق درک کرده باشم. من که قصد داشتم محضر سایر استادان ا تارک کنم و روز اول فقط به این قصد رفتم که برای دوستم کاری کرده باشم، در همان جلسه اول چنان شیفته شیوه تدریس ایشان شدم که دیگر به یاد هیچ درس و استادی نیفتادم!

☞ **درمطقی که از آن یاد می‌کنید، شهید صدر شناخته شده بودند؟**

در بین طلاب ایرانی که ابداً... حتی طلاب عرب هم آشنایی چندانی با ایشان نداشتند. فقط خواص که پدر و دایی‌های ایشان می‌شناختند، به‌واسطه آنها، ایشان را هم می‌شناختند که تعدادشان هم زیاد نبود. برخی شاگردان مرحوم آیت‌ا... خوئی هم که در درس ایشان متوجه نبوغ سیدمحمدباقر صدر شده بودند، ایشان را می‌شناختند.

حفظ مرجعیت مهم‌تر است

زمانی که ایشان می‌خواستند اعلمیت آیت‌ا... خوئی را اعلام کنند، با نااحتی به ما گفتند: «می‌دانم که این اعلام، تمامی اهداف ما را محقق نخواهد کرد!» چون متأسفانه بیت و اطرافیان ایشان، نسبت به ظلم و ستم هولناک بعضی‌ها به مسلمانان و شیعیان، واکنش درخوری نشان نمی‌دادند. شهید صدر با علم به این موضوع می‌گفتند: «اگر مرجعیت از هم بپاشد بدتر است.»



یعنی کل کتاب‌های سطح را برای ایشان تدریس کردم و در این مدت همواره از درس شهید صدر برای ایشان می‌گفتم، طوری که می‌خواستند هر چه سریع‌تر مقدمات را طی کنند تا به درس خارج شهید صدر برسند. انصافاً خیلی هم با استعداد بودند و توانستند مراحل مقدماتی را سریع طی کنند و خود را به درس خارج شهید صدر برسانند. در آن موقع بنده، آیت‌ا... حائری و دو سه نفر دیگر درس شهید صدر را رفته بودیم و آقای شاهرودی هم آمدند و به جمع ما پیوستند.

☞ **با این همه نبوغ پس چرا ایشان این قدر ناشناخته بودند؟**

چون کسی به خود زحمت نمی‌داد متوجه ارزش‌های نوآوری‌های ایشان بشود. خوشبختانه من وقتی بی‌کاری را می‌گیرم، دیگر رها نمی‌کنم و با شور و شوق پیش می‌برم، به همین دلیل با تمام وجود سعی می‌کردم از محضر ایشان استفاده کنم، ولی همه این شور و شوق را ندارند. اغلب درک درستی از نبوغ و جایگاه علمی شهید صدر نداشتند و به من می‌گفتند: تو خودت آقا زاده‌ای. چرا دنبال این سیدعرب راه افتاده‌ای؟!... حقیقتاً در چنین محیطی معرفی این شخصیت بسیار کار دشوار و حتی ناممکنی بود. به نظر من قبل از ظهور شهید سیدمحمدباقر صدر و مرجعیت آیت‌ا... حکیم، حوزه نجف تنها خاصیتی که داشت، بار آوردن مشت‌ی طلبه تک بعدی بود!

☞ **به نوآوری‌های شهید صدر اشاره کردید و به این‌که حوزه علمیه نجف تحمل و ظرفیت پذیرش بسیاری از آنها را نداشت. با توجه به این موضوع، ایشان چه رویکردی را اتخاذ می‌کردند؟**

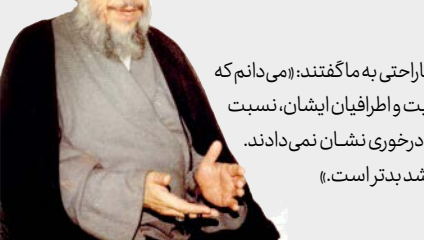
شهید صدر با نبوغی که داشتند، کاملاً متوجه بودند تا چه میزان می‌توان مطالب جدید را به خورد جامعه علمی حوزه نجف داد و به همین دلیل، بسیاری از مطالب حتی ضروری را بیان نمی‌کردند به این امید که شاید در آینده امکان مطرح کردن آنها فراهم شود. این موضوع در تاریخ اسلام هم سابقه دارد. حضرت علی (ع) سال‌ها ناچار شدند در مجالس خلفا سکوت کنند و حرفی نزنند، چون زمانه ظرفیت پذیرش افکار و آرای ایشان را نداشت.

☞ **در حقیقت ایشان چقدر از حقایق و معارفی را که درک کرده بودند توانستند به جامعه منتقل کنند و توانستند چند نفر را تربیت کنند؟**

به نسبت درک و آگاهی‌شان تقریباً هیچ، چون زمینه مساعد وجود نداشت. شهید صدر کاملاً به این نکته واقف بودند و طوری رفتار می‌کردند که حساسیت ایجاد نشود. ایشان با رزاییی و وضعیت جامعه در بیان مفاهیم اسلامی و ایجاد تحول خیلی کند پیش رفتند، با این همه همان مختصر حرکت‌هایی هم که داشتند، از جمله تأسیس حزب الدعوه، دیدیم چه حساسیت‌هایی را برانگیخت. شهید صدر با نبوغی که داشتند، می‌دانستند حزب الدعوه را چگونه مرحله به مرحله پیش ببرند. البته آنچه حزب الدعوه می‌گفت، فقط اندکی از بسیار مطالب و مسائلی است که شهید صدر

وقتی شهید صدر زار زار گریه می‌کرد

هر ایرانی که می‌خواست اخراج شود و برای خدا حافظی نزد ایشان می‌آمد، ایشان زار زار گریه می‌کردند! شبی هم که مرا دستگیر کردند تا اخراج کنند، ظهرش ناهار در خدمت ایشان بودم. همان‌طور که اشاره کردم من پنجشنبه‌ها به نجف می‌آمدم. این بار که آمدم، دیدم اوضاع خیلی آشفته است. ظهر منزل شهید صدر ناهار در خدمت ایشان بودم و وقتی بیرون آمدم، دیدم در کوچه‌های نجف دارند افراد را دستگیر می‌کنند! با خود فکر کردم اگر مرا در کوچه‌های نجف بگیرند، به عنوان یک طلبه دستگیر شده‌ام، ولی اگر خود را به حله برسانم در آنجا به عنوان امام جماعت دستگیر خواهم شد و ممکن است دستگیری‌ام در مردم تأثیر مثبتی داشته باشد، لذا ماشین گرفتم که به حله برگردم. وسط راه متعرضم شدند و من کارت استادی دانشگاه را که همراه داشتم نشان دادم و خلاص شدم. شب نماز مغرب و عشاء را در مسجد اقامه کردم. بعضی از مریدهای وفادار فکر نمی‌کردند ایرانی باشم، ولی برخی از خواص می‌دانستند و بسیار ناراحت بودند. عده‌ای از روحانیون بودند که به مساجد و حسینیه‌های حله برای کار تبلیغی می‌رفتند و من به آنها شهریه می‌دادم. شب جمعه بود و آنها به منزل آمدند. آن شب از مسجد به منزل نرفتم و به عیادت بیماری رفتم. موقعی که برگشتم، دیدم ماشین قرمزی سر کوچه‌ام هست و دو نفر هم رفتند و در خانه‌ام را زدند. متوجه شدم که بعضی هستند. آنها مرا بازداشت کردند و به سازمان امنیت بردند و در اتاقی برای مدتی حبس کردند. بعد هم مرا به اتاق کوچکی بردند که حدود ۴۰، ۳۰ نفر ایرانی را در آن جاده بودند. پس از مدتی ما را به شهربانی بردند و در اتاقی حبس کردند. صبح هم ماشین مخصوص زندانی‌ها را آوردند تا ما را به بغداد منتقل کنند!



مبدع تحول در حوزه

شهید صدر از محدود کسانی است که طرح جامع یک نظام اسلامی را ریخت. قبل از ایشان هیچ کسی این کار را نکرد و بعد از شهادت ایشان هم، همه از آثار و افکار ایشان بهره جستند. ایشان براساس فقه صحیح و منسجم، نظام به هم پیوسته اسلامی را برای جامعه طراحی کرد. ایشان معتقد بود باید در حوزه تحول ایجاد کرد تا به تبع آن دانشگاه‌ها و روشنفکران نیز متحول شوند. به نظر بنده تا مبانی شهید صدر به کار گرفته نشود، گرفتاری‌هایی که حضرت امام هم با برخی مدرسان حوزه و علمای بزرگ در مسائل سیاسی و اجتماعی داشتند که نمی‌توانستند با انقلاب عظیم اسلامی هماهنگ شوند، برطرف نخواهند شد. اگر کسی با مبانی اصولی شهید صدر آشنا شود، مسائل اجتماعی و سیاسی را بسیار بهتر از کسانی که حتی در مکاتب دیگر اصولی استاد درجه یک هم هستند، درک خواهد کرد.

می‌خواستند بگویند، درست است که این حزب ریشه در

افکار شهید صدر داشت، ولی همه آنها نبود.

☞ **آیا خود شما هم عضو حزب الدعوه بودید؟**

خیر، من ارتباط حزبی با حزب الدعوه نداشتم، ولی در جامعه می‌دیدم هر روحانی روشنفکری که می‌خواهد میان مردم تحول ایجاد کند، حزب الدعوه برای او امکان مناسبی فراهم می‌کند. خود من با کمک جوانان حزب الدعوه به روستاها می‌رفتم. مدتی در حله بودم و مدتی هم میان عشایر عرب زندگی کردم و می‌دانم حزب الدعوه چه تحول و تحرک عجیبی در عامه مردم پدید آورد.

☞ **به نظر شما چرا شهید صدر با وجود مراجع متعددی که در حوزه نجف بودند، مرجعیت را پذیرفتند؟**

شهید صدر هر کاری که می‌کرد، در جهت زندگی خدا بود و کاری را نمی‌کرد که نیاز اسلام بود. روزی که از مرجعیت پرهیز کرد، برای خدا بود و روزی هم که پذیرفت باز برای خدا بود. زمانی که آیت‌ا... حکیم فوت کردند، در حله بودم و فقط پنجشنبه‌ها به نجف می‌آمدم و همراه با چند نفر از شاگردان بزرگ‌تر شهید صدر، ناهار خدمت ایشان بودیم. پس از فوت آقای حکیم، این مساله مطرح شد که اگر مرجعیت آیت‌ا... خوئی پذیرفته نشود، در عراق یک مرجعیت واحد برقرار نمی‌شود و مرجعیت را هم می‌باشد که قطعاً صدمه زیادی داشت. شهید صدر به این نتیجه رسیدند که باید مرجعیت آقای خوئی را اعلام کنند تا کاین مرجعیت حفظ شود. سابقه مرحوم آیت‌ا... شاهرودی از آقای حکیم هم بیشتر بود، منتهی هم خود ایشان و هم اطرافیان‌شان طوری برخورد می‌کردند که نشان می‌داد ایشان در پی کسب مرجعیت نیستند.

☞ **از ملاقات شهید صدر با آیت‌ا... خوئی و شروطی که برای اعلام مرجعیت ایشان گذاشته شد، برامان بگویید؟**

خود من یکی از مفاد آن شروط بودم!

☞ **چه شد که شهید صدر به این نتیجه رسیدند باید خودشان مرجعیت را به عهده بگیرند؟**

اگر ما مرجعیت آیت‌ا... خوئی را پذیرفتیم و تأیید کردیم، معنایش این نبود که حتی اگر مصلحت اسلام هم اقتضا

نمی‌کرد، مکلف بودیم پای این عهد و پیمان بایستیم. ما دیدیم این مصلحت به بن بست رسیده است. ما از زمان مرحوم آقای حکیم مقلد شهید صدر بودیم و این‌طور نبود که تقلید ما براساس یک حرکت هیچانی و خلق الساعه اتفاق افتاده باشد. جوان‌های فرهنگی عراق، یعنی خواص هم، عمدتاً مقلد شهید صدر بودند. ابتدا زمینه مناسب برای تصدی مرجعیت توسط شهید صدر وجود نداشت، به‌خصوص که مساله از هم با‌شیدگی مرجعت هم مطرح بود. اگر ایشان مرجع می‌شدند، قطعاً اطرافیان مرحوم آقای سیدمحمود شاهرودی سکوت نمی‌کردند و درگیری و اختلاف پیش می‌آمد. به همین دلیل شهید صدر خود را مطرح نمی‌کردند، ولی بعد خواهی نخواهی مرجعیت ایشان مطرح شد.

☞ **پس از اخراج از عراق، ارتباط شما با شهید صدر چگونه ادامه پیدا کرد؟**

منحصر از طریق نامه. تمام آن نامه‌ها را دارم. یک بار هم همسرشان به توصیه شهید صدر، آمدند به شهر قزوین و یک شب هم در منزل مهمان ما بودند. بعد ایشان را به قم بردم و سپس همراه با دو نفر از معتمدین قزوین به تهران فرستادم، چون در تهران کار داشتند.

☞ **آیا به ایران هم که آمدید، مرجعیت شهید صدر را ترویج کردید؟**

خیر، چون مرجعیت ایشان در ایران معنا نداشت. فقط درس‌های ایشان برای شاگردان شان می‌آمد و درباره آنها بحث می‌کردیم. ما در مدرسه فیضیه جبره داشتیم و در آنجا با هم بودیم.

☞ **آیا در جریان انقلاب هم فعالیت داشتید؟**

بله، من قبلاً شاگرد حضرت امام بودم و هنگامی که ایشان در پاریس بودند، مدیریت و سازماندهی تظاهرات قزوین را به عهده داشتم و همراه مرحوم آقای یار یک‌بین، امام جمعه فقید قزوین، اعلامیه‌های امام را به سرعت نشر می‌دادیم. ☞